

◇ فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ

سال هفتم، شماره ۲۶، زمستان ۱۳۹۴

صفحات: ۱۸-۷

تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۳/۱۷- تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۶/۲۸

بررسی نظریه‌های ساختاری، فرهنگی و خشونت روانی علیه زنان

جلیل عزیزی*

اعظم محمودی**

چکیده

پژوهش حاضر، به بررسی خشونت روانی علیه زنان بر اساس نظریه‌های ساختاری و فرهنگی شامل نظریه‌های منابع و خرده فرهنگ خشونت پرداخته است. هدف نهایی پی بردن به نقش این دسته از تئوریا در ایجاد خشونت روانی علیه زنان می‌باشد. روش مورد استفاده در این پژوهش، روش میدانی، تکنیک مورد استفاده تکنیک پیمایش و ابزار پرسشنامه همراه با مصاحبه می‌باشد. جامعه آماری پژوهش تمامی زنان متأهل شیرازی می‌باشند که یک سال از زندگی مشترک آنان می‌گذرد. نمونه آماری بر اساس فرمول‌های آماری ۴۰۰ نفر بودند که از طریق نمونه گیری خوشه ای چند مرحله ای انتخاب گردیدند. یافته‌های به دست آمده نشان داد، متغیرهای سطح دینداری، درآمد اقتصادی، میزان تحصیلات و پایگاه اقتصادی اجتماعی رابطه معکوس و متغیر مشاهده مداخله خویشاوندان رابطه مستقیم با خشونت روانی دارد.

کلید واژگان: نظریه ساختاری، فرهنگی، خشونت روانی.

*استادیار جامعه‌شناسی، دانشگاه جهرم، ایران. (نویسنده مسئول، ایمیل: Azizi_Research@yahoo.com)

**مربی پرستاری، واحد دهقان، دانشگاه آزاد اسلامی، دهقان، ایران. (ایمیل: Mahmoodi53@yahoo.com)

مقدمه

بی تردید یکی از مهم‌ترین نهادهای جامعه، نهاد خانواده است. اهمیت خانواده از این روست که نه تنها محیط مناسبی برای همسران است بلکه وظیفه جامعه پذیری و تربیت نسل‌های آتی را نیز برعهده دارد. در حال حاضر خانواده‌ها دچار انواع آسیب‌ها و چالش‌هایی هستند که برخی از آنها عبارتند از: طلاق، اختلاف و تضادهای زناشویی، بدرفتاری با افراد مسن^۱، خودکشی، کودک آزاری^۲، کودک‌کام فراری و خشونت زناشویی. این بحران‌ها موجب می‌شود که خانواده نتواند به عملکرد اساسی خویش یعنی تزریق عاطفه و وجدان اخلاقی به مجموعه عناصر خویش عمل کند و هرگاه بنیان عاطفی و اخلاقی خانواده که از همبستگی میان اعضایش نشأت می‌گیرد، متزلزل شود تصور سایر آسیب‌های اجتماعی نیز دور از ذهن نخواهد بود (مشکاتی و مشکاتی، ۱۳۸۲: ۲۳). خانواده‌هایی که در آنها خشونت به وفور دیده می‌شود فرزندان مستبد، بدون اعتماد به نفس و نابهنجار پرورش می‌دهند و خود بزرگ سالان نیز در محیط کار، رفتارهای نابهنجار اجتماعی داشته و در مقایسه با دیگران از کارایی کم‌تری برخوردارند که در مواردی به از کار برکنار شدن آنها منجر می‌شود. به علاوه این افراد منزوی شده، در روابط اجتماعی از خود تزلزل و عدم اطمینان نشان می‌دهند و تمایل بسیار زیادی به خودکشی و مصرف مواد مخدر دارند (اعزاز، ۱۳۸۱: ۱۸). بنابراین در جامعه‌ای که زنان و کودکان در آسایش و رفاه نباشند تصور جامعه سالم خیالی بیش نخواهد بود (چلبی، ۱۳۸۱).

با وجود پیشرفت‌های مختلف در عرصه‌های فرهنگی و فکری جوامع انسانی، خشونت خانوادگی^۳ همچنان خود را به عنوان یک معضل جهانی نشان می‌دهد. تحقیقات مختلف نشان داده است که این موضوع دارای قدمتی طولانی است (لینچ^۴، ۲۰۰۰: ۲۰) و زنان همواره قربانیان اصلی آن هستند (شاکلفورد^۵، ۲۰۰۰: ۳-۲۷۲). در کشور ما، از نیمه دوم دهه ۷۰ تا به حال، ابعاد این پدیده به قدری گسترده شده که به صورت یک مساله و آسیب اجتماعی نمود پیدا کرده است. امروزه خشونت علیه زنان مرزهای فرهنگی، تحصیلی و شغلی را در نوردیده، به طوری که شاهد انواع خشونت از طرف مردان بر زنان در تمامی مقاطع تحصیلی و شغلی هستیم و با مراجعه به جراید کثیرالانتشار، دادگاه‌های خانواده، مشاهدات تجربی و مروری بر اخبارهای رسمی و غیررسمی می‌توان به رون رشد فزاینده‌ی این پدیده پنهان در مناطق مختلف کشور پی برد. در مناطق مختلف جامعه‌ی ما به دلیل اینکه اساساً خشونت علیه زنان امری پنهان بوده و شدیداً از سوی زن و خانواده‌ی او کتمان می‌شود، آمار دقیقی از پدیده‌ی همسر آزاری در دست نیست. در ایران، زنان بر اثر فشارهای سنتی هزارساله دامنه‌ی وسیع دارد، یاد گرفته‌اند که بخش عمده‌ای از وضعیت خشونت بار زندگی خود را از دیگران بیوشانند. آنها به خصوص، از مراجعه به مراکز قضایی و خدمات رسانی خودداری می‌کنند و هنگامی لب به شکایت می‌کشایند و کمک

۱. Elder Abuse

۲. Child Abuse

۳. Family Violence

۴. Lynch

۵. Shakelford

می‌طلبند که تمامی امیدهای خود را از دست داده باشند. خشونت علیه زنان در تمام فرآیند زندگی آنان - از کودکی تا هنگام مرگ - وجود دارد به طوری که، زنان ایرانی در فضای زندگی پدری زیر سلطه‌ی پدر، برادر، شوهر خواهر و غیره به سر می‌برند؛ در فضای زندگی زناشویی زیر سلطه‌ی شوهر و اقوام او هستند؛ در فضای زندگی شغلی زیر سلطه‌ی سلیقه‌های مردسالار روسا و مدیران مذکر، روزگار می‌گذرانند و در فضای زندگی اجتماعی نیز زیر سلطه‌ی سنت‌های زن ستیز احساس ناامنی می‌کنند؛ با این حال، چنان در بافت ذهنی و رفتاری خود تسلیم خشونت شده‌اند که کمتر واکنش نشان می‌دهند (امینی و دیگران، ۱۳۸۸).

در یک دیدگاه کلی می‌توان گفت، خشونت خانوادگی، خشونتی است که در محیط خصوصی به وقوع می‌پیوندد و عموماً در میان افرادی رخ می‌دهد که به سبب صمیمیت، ارتباط خونی یا قانونی، به یکدیگر پیوند خورده‌اند (ابوت و والاس^۱، ترجمه نجم عراقی، ۱۳۸۰: ۲۳۹). از دیدگاه بسیاری از پژوهشگران، خشونت علیه زنان، مسئله‌ای بسیار حاد، فراگیر و جهانی است که حد و مرزهای ملیت، محیط جغرافیایی، پایگاه اقتصادی-اجتماعی، مذهب، فرهنگ و قومیت را درنوردیده است (جانو کو^۲، ۲۰۰۵: ۲). گرچه خشونت در همه طبقات اجتماعی وجود دارد، اما میزان آن در طبقات مختلف یکسان نمی‌باشد. تحقیقات مختلف نشان داده است که خانواده‌های طبقات پایین، دارای میزان بیشتری از خشونت خانوادگی می‌باشند (رسکو^۳، ۲۰۰۷: ۲).

در این قسمت از مقاله سعی می‌شود، فضای مفهومی خشونت، خشونت خانوادگی، خشونت علیه زنان و خشونت روانی تا حدودی روشن و شفاف گردد. خشونت از نظر لغوی غضب، درشتی، تندى کردن، ضد نرمی تعریف شده است. می‌توان گفت، خشونت طیفی از رفتارهای بسیار تند و آسیب‌زا تا عکس العمل‌های منفی چون بی‌توجهی و بی‌تفاوتی را دربردارد (محبی، ۱۳۸۰: ۶-۷). خشونت را می‌توان عملی آسیب‌رسان دانست که فرد برای پیشبرد مقاصد خویش انجام می‌دهد و صرفاً جنبه فیزیکی (بدنی) ندارد بلکه ممکن است ابعاد روانی (مانند فحاشی، تحقیر، منزوی کردن فرد، داد و فریاد، آزار و مزاحمت جنسی، تجاوز) و اقتصادی (مانند شکستن وسایل خانه و...) را به خود بگیرد (کار، ۱۳۷۹: ۲۹۲).

خشونت خانگی عبارت است از «هر نوع ارتکاب به رفتار تهدید آمیز، خشونت یا بدرفتاری روانی، جسمی، مالی یا عاطفی میان بزرگسالانی که اکنون زوج یکدیگر یا جزء اعضای خانواده‌اند یا در گذشته چنین بوده‌اند، صرف نظر از جنسیت شان خشونت خانگی به شمار می‌آید» (تو کلی، ۱۳۸۲: ۱۳).

نخستین سند حقوق بین‌المللی که بطور ویژه مبارزه با خشونت علیه زنان را هدف قرار داد اعلامیه رفع خشونت علیه زنان بود که در سپتامبر ۱۹۹۳ طی قطعنامه ۴۸/۱۰۴ مورد تصویب سازمان ملل قرار گرفت و در ماده یک به تعریف خشونت علیه زنان پرداخته است:

مفهوم خشونت علیه زنان به معنای هر عمل خشونت آمیز مبتنی بر جنسیت که سبب بروز یا سبب

۱. Abbot Pamela & Claire Wallace

۲. Jaoko

۳. Resko

احتمال بروز آسیب‌های روانی، جسمانی، رنج و آزار علیه زنان از جمله تهدید به انجام چنین اعمالی، محرومیت اجباری یا اختیاری در شرایط خاص، از آزادی در زندگی عمومی یا در زندگی خصوصی می‌گردد» (رئیس سرشنیزی، ۱۳۸۱: ۴۹). کمیته ملی خشونت علیه زنان، خشونت را اینگونه تعریف می‌کند: «رفتاری که بوسیله مردان برای کنترل قربانی‌شان، اعمال و باعث آسیب‌های روانی، فیزیکی و جنسی می‌شود و انزوای اجتماعی و یا محرومیت اقتصادی را در پی دارد، به گونه‌ای که زن در ترس و وحشت زندگی می‌کند» (عارفی، ۱۳۸۲: ۱۰۴). بر اساس ماده ۱ یکصد و سیزده سند نهایی چهارمین کنفرانس جهانی زنان در پکن، اصطلاح خشونت علیه زنان به معنای هر عمل خشونت آمیزی است که مبتنی بر جنسیت بوده و لزوماً یا محتملاً منجر به آسیب‌ها و صدمات جسمانی، جنسی و روانی و یا باعث رنج و زحمت زنان شود (جائو کو، ۲۰۰۵: ۳ و مولوردی، ۱۳۸۵: ۳۸).

هنگامی که در روابط زن و مرد خشونت روانی حاکم باشد نظارت بر هزینه‌ها، انتخاب افراد برای معاشرت و رفت و آمد خانوادگی، حتی تعیین تکلیف برای همسر و مورد تمسخر قرار دادن عقاید او به ویژه در میان جمع از جانب مرد صورت می‌گیرد. در خشونت بدنی سلاح مورد استفاده مشت است و در خشونت روانی کلمات، سلاح محسوب می‌شوند. این رفتار بصورت انتقاد ناروا، تحقیر، تمسخر، توهین، فحاشی، تهدیدهای مداوم به طلاق دادن یا ازدواج مجدد اعمال می‌گردد (محبی، ۱۳۸۰: ۸؛ کار، ۱۳۷۹، ۲۹۲ و احمدی، ۱۳۸۴: ۲۲۷- نیومن و گروئرولز^۱، ۲۰۰۲: ۴۰۷-۴۰۰ و لپس^۲، ۲۰۰۳: ۵۲۵-۴۴۳).

گلس و اشتراوس^۳ نظریه‌ها و تئوری‌های مربوط به خشونت علیه زنان را به سه دسته تقسیم کرده‌اند: ۱- نظریه‌های اجتماعی- روانشناختی، ۲- نظریه‌های درون فردی ۳- نظریه‌های اجتماعی- فرهنگی / ساختاری (گلس و اشتراوس، ۱۹۷۸).

نظریه‌های اجتماعی- روان شناختی بیشتر بر محور نظریه یادگیری اجتماعی^۴ شکل گرفته‌اند و معتقدند یادگیری اجتماعی از راه تجربه خشونت و در معرض خشونت بودن در خانواده، علت اصلی خشونت خانوادگی است (کالموس^۵، ۱۹۸۴ و اولیری^۶، ۱۹۸۸). در مرکز نظریه یادگیری اجتماعی، فرایند مدل سازی^۷ قرار دارد که در آن شخص رفتار معرفتی و اجتماعی دیگران را بوسیله مشاهده و تقلید یاد می‌گیرد. علاوه بر این یادگیری در مشاهده گربوسیله مشاهده، پاداش و تنبیه تقویت می‌شود. این تئوری بر یادگیری ویژگی‌های رفتار خشونت گرایانه تاکید می‌کند. خشونت (مانند کتک زدن پدر به مادر) و تقویت آن درون یک متن اجتماعی به فرزندان آموزش می‌دهد که چگونه خشونت گر باشند (بارنت^۸ و همکاران، ۲۰۰۵: ۲۸). اصطلاح انتقال بین نسلی خشونت^۹ نیز که در نظریه یادگیری اجتماعی مطرح

۱. Newman & Gruerholz

۲. Lips

۳. Gelles & Straus

۴. Social learning

۵. Kalmuss

۶. Oleary

۷. Modeling

۸. Barnett

9. Intergenerational Transmission of Violence

می شود بیان می کند که از طریق الگوهای کنش متقابل خانواده، گرایش ها، باورها و عادات و رسوم از یک نسل به نسل دیگر انتقال می یابد (ویدوم^۱، ۱۹۸۹). متغیرهای متعدد و تعامل بین این متغیرها، ارتباط بین خشونت والدین و خشونت فرزندان را تحت تاثیر قرار می دهد. این متغیرها عبارتند از: نوع تجربه فرزندان (آزار مستقیم یا مشاهده خشونت بین والدین)، نوع درگیری در خشونت بزرگسالان (قربانی شدن یا مرتکب شدن)، جنسیت والدین (مرد یا زن) (بارنت و همکاران، ۲۰۰۵: ۲۸).

نظریه های درون فردی، خود شامل دو نظریه زیست شناختی^۲ و روان شناختی^۳ می باشد. برخی از اندیشمندان این دیدگاه معتقدند، زنان و مردان با توجه به آسیب پذیری های زیست شناختی خود-بادر نظر گرفتن اینکه مردان فطرتاً گرایش بیشتری به پرخاشگری دارند- با یکدیگر متفاوت هستند. برخی از آنان معتقدند که تفاوت های جنسیتی در پرخاشگری، بسیار زود و بیش از آنکه جامعه پذیری بتواند بر رفتار تاثیر بگذارد، بروز می یابند (سیگل و سنا^۴، ۲۰۰۰: ۲۵۶). از جمله این نظریه ها، تئوری رفتار غریزی می باشد که با نام فروید^۵ و لورنز^۶ پیوند خورده است. به زعم فروید کلیه رویدادها و فعالیت های انسان - کنشها، اندیشه ها، احساسات و آرمانها - تحت حاکمیت و تعیین نیروهای غریزی قدرتمند، به ویژه نیروی جنسی و پرخاشگری قرار دارند. فروید انسان را موجودی اساساً مکانیکی در نظر می گیرد که قوانین طبیعی مشابه با سایر موجودات زنده بر رفتار او حاکم است (جیل و زیگلر^۷، ۱۹۹۲: ۱۰۸ و مایرز^۸، ۱۹۹۴: ۲۵۴). کنراد لورنز مانند فروید بر این باور است که انسان دارای میل طبیعی به ارتکاب خشونت است (برکوویتز^۹، ۱۹۸۶: ۳۰۹). لورنز تمایل به بقا و زندگی را با تمایل به پرخاشگری کاملاً سازگار می داند (برم^{۱۰} و همکاران، ۱۹۹۳: ۳۵۰).

در پژوهش حاضر، جهت تبیین عوامل مختلف و موثر بر خشونت روانی مردان علیه زنان در خانواده، از نظریه های اجتماعی- فرهنگی و ساختاری بهره می بریم. این دسته از تئوری ها به تاثیرات ویژگی های اجتماعی- ساختاری مانند، طبقه اجتماعی، تحصیلات و فشار اقتصادی در تبیین خشونت علیه همسر می پردازند (دوباش و دوباش^{۱۱}، ۱۹۷۸ و تانگ^{۱۲}، ۲۰۰۳: ۴).

نظریه منابع^{۱۳} معتقد است منابعی مانند، موفقیت، منزلت اجتماعی، وضعیت در خارج از خانواده، سن، شغل، استعداد ذاتی، اقتدار سیاسی و... قدرت اعضای خانواده را تحت تاثیر قرار می دهد، زیرا

۱. Widom
۲. Biological Theory
۳. Psychological Theory
۴. Siegel, L. and J. Senna
۵. Feroud, Z.
۶. Lorenz
۷. Hjelle, Larry and A. Daniel Ziegler
۸. Myers, David G
۹. Berkowitz, Leonard
۱۰. Brehm
۱۱. Dobash, R. E. and R. P. Dobash
۱۲. Tong
۱۳. Resource Theory

طبقات اجتماعی مختلف و گروه‌های قومی در دست یابی به منابع جایگزین، تفاوت دارند. بنابراین اعضای طبقات اجتماعی پایین ممکن است بیشتر از قشرهای دیگر جامعه متمایل به استفاده از خشونت خانوادگی به عنوان ابزاری جهت کسب قدرت در خانواده باشند (وانهاسلت^۱، ۱۹۸۷: ۶۱). از دیدگاه این نظریه، هرچه زنان به لحاظ اقتصادی استقلال بیشتری یابند، احتمال بیشتری دارد که مردان برای جبران و تلافی مشکلات بازار کار و همچنین سرخوردگی آن‌ها از اینکه زنان محور اصلی اقتصاد خانواده شده اند، متوسل به خشونت شوند (رسکو، ۲۰۰۷: ۵۴).

جامعه‌شناسان بسیاری در زمینه اقتدار و سلطه در خانواده به نظریه پردازی پرداخته اند، از آن جمله کونینگ^۲ و شلسکی^۳:

کونینگ هم مثل هومانز^۴ و پارسونز^۵ که در نظریه‌های سیستمی بر اهمیت اصل سلطه برای حفظ انسجام وحدت خانوادگی تأکید دارند، اصرار می‌ورزد، ولی نه با صراحت و قاطعیت. از نظر او توزیع قدرت بسته به نحوه تقسیم کار بین زن و مرد است. شرکت فعالانه در تأمین و حفظ حیات اقتصادی خانواده همیشه باعث تحدید قدرت و سلطه مرد بوده است. جدائی نقش زن و مرد از یکدیگر باعث بوجود آمدن قلمروهای مستقل و جداگانه ای شده است. هر فرد در حیطه خود مستقل بوده و در حوزه اقتدار خود، صاحب قدرت است. سلطه در خانواده امری مشروع و قانونی است (روزن باوم^۶، ترجمه مهدوی، ۱۳۶۷، ۱۰۶)

از نظر کونینگ (نقل از روزن باوم، ترجمه مهدوی، ۱۳۶۷، ۱۰۴) حفظ وحدت گروه خانوادگی از اولویت برخوردار است. تمایل به تشریک مساعی را که برای خانواده مقوله‌ای تعیین کننده است، زمانی می‌توان دریافت که به جای خواسته‌های فردی، موجودیت گروهی قرار گیرد. کونینگ تشریک مساعی را در تبدیل «من» به «ما» جستجو می‌کند. بزعم کونینگ، برابری در حال پیشرفت زنان با مردان، معلول حقوق فردی زنان نیست، بلکه منحصراً نتیجه تشکیل اجتماع خانوادگی است که بر پایه به رسمیت شناختن و اندیشمند بودن فرد استوار است. مساعی در حال تزاید برابری طلبانه زنان که برای مناسبات خانوادگی خطرناک است، عامل تزلزل اجتماعات است و فقط تباهی خانواده را دربردارد. از نتایج تحقیقات وی چنین برمی‌آید که زنان خانه دار نه تنها از نظر کمک اقتصادی بلکه از حیث بلوغ فکری به جهت محدودیت برخورد با محیط اجتماعی و دنیای اقتصادی، بیشتر از زنان شاغل فاقد فرزند، به شوهران خود وابسته اند و نتیجه آن را متوقف ماندن رشد فکری زن در زندگی خانوادگی می‌داند که بعدها تفاهم و توافق زندگی مشترک زناشویی را دچار مخاطره می‌کند.

شلسکی (نقل از روزن باوم، ترجمه مهدوی، ۱۳۶۷، ۳۴) سلطه طبیعی در خانواده را در مقابل سلطه

۱. Vanhasselt
 ۲. Konig
 ۳. Schelsky
 ۴. Homans
 ۵. Parsons
 ۶. Rozen Bawem

انتزاعی موجود در جامعه قرار می‌دهد. وی متأثر از شرایط بحرانی بعد از جنگ جهانی دوم، سلطه طبیعی مرد بر سایر اعضای خانواده را ضامن حفظ کارکردهای خانواده می‌داند و بر خانه داری زن تأکید دارد. زیرا تنها در این حالت کارآیی منحصر به فرد خانواده که سبب تربیت فرزندان در محیطی سرشار از اعتماد و مراقبت می‌شود، تضمین می‌گردد. از دید شلسکی این مجموعه، یعنی پدر نان آور قدرتمند و مادر مسئول فرزندان را، برای حفظ ثبات اجتماعی به هر قیمتی باید حفظ کرد. او حتی با آگاه کردن زنان از روابط زندگی و آنچه که می‌تواند آنها را به تأمل و تفکر وادارد، مخالف است نظریه ناسازگاری پایگاهی^۱ رابطه بین قدرت و خشونت را مفهوم سازی می‌کند. این دیدگاه معتقد است ناسازگاری پایگاهی برای شخصی به کار می‌رود که رتبه بالایی را در سلسله مراتب پایگاهی در برخی از زمینه‌ها (برای مثال آموزش) و رتبه پایینی در دیگر زمینه‌ها (مانند درآمد) دارد. این ناسازگاری به استرس و عدم رضایت منجر می‌شود (وانهاسلت، ۱۹۸۷: ۶۲). برخی از صاحب نظران این دیدگاه معتقدند زمانی که شوهر دچار ناسازگاری پایگاهی گردد و احساس کند پایگاه سنتی اش بوسیله یک زن با تحصیلات عالی مورد تهدید واقع شده، به خشونت جهت حفظ سلطه متوسل می‌شود (اوبرین^۲، ۱۹۷۱: ۶۹۲).

دیدگاه تنش خانوادگی^۳ بر افراد درون خانواده و ویژگی‌هایی که خانواده را آماده و مستعد تنش می‌سازد، تأکید می‌کند و دیدگاه تنش محیطی^۴، بر توزیع نابرابر فرصت‌ها در جامعه که نتیجه ویژگی‌های ساختاری جامعه می‌باشد، تأکید می‌نماید (رسکو، ۲۰۰۷: ۶۰). برخی از صاحب نظران دیدگاه تنش محیطی معتقدند، منابع تنش زای مربوط به شغل افراد، از جمله بیکاری، تولید کننده موقعیت‌های پر تنش هستند که می‌تواند خشونت خانوادگی علیه زنان را به دنبال داشته باشد (جسینسکی^۵، ۲۰۰۱: ۲۲).

نظریه خرده فرهنگ خشونت^۶ این نظریه بیش از آنکه تبیین کننده ساخت اجتماعی باشد، یک تبیین فرهنگی است. جهت گیری‌های خرده فرهنگ نسبت به خشونت به ویژه در میان گروه‌های قومی خاص و به خصوص در میان گروه‌هایی با درآمد پایین وجود دارد. خرده فرهنگ نوعی زندگی قاعده مند است که در برخی از روشها، مشابه فرهنگ مسلط ولی در روشهای دیگر، متفاوت از فرهنگ مسلط است. این تئوری معتقد است که در میان مجموعه‌ای از ارزشها، جهت گیری‌های متفاوتی نسبت به خشونت وجود دارد که در تفاوت‌های فرهنگی، ارزشها، اعتقادات و هنجارهای مربوط به وضعیت مناسب برای رفتار خشونت گرایانه منعکس می‌شود. در برخی از وضعیت‌ها، یک پاسخ خشونت آمیز، یک پاسخ خرده فرهنگی است که در آن خرده فرهنگ یک پاسخ هنجارمند است (وانهاسلت، ۱۹۸۷: ۶۶). ولف

۱. Status Inconsistency Theory

۲. O'Brien

۳. The Family Stress Perspective

۴. The Environmental Stress Perspective

۵. Janinski

۶. Subculture of Violence Theory

گانگ^۱ و فرراکیوت^۲ (۱۹۸۲، ۳۲۴) معتقدند که استعداد خشونت در افراد دارای یک خرده فرهنگ متفاوت می‌باشد، زیرا خشونت به عوامل روانشناختی که افراد یک خرده فرهنگ بکار می‌گیرند نیز وابستگی دارد. آنان بیان می‌کنند که ایجاد نگرش مثبت نسبت به کاربرد خشونت در یک خرده فرهنگ شامل رفتار یاد گرفته شده، فرایند متفاوت یادگیری پیوستگی^۳ و همانندی^۴ می‌باشد.

بنا بر تحقیقات انجام شده در ایران، به طور کلی خشونت‌های روانی مانند توهین، استفاده از الفاظ رکیک، تحقیر و غیره بیش از خشونت‌های جسمی رواج دارد که آثار آن بر خلاف خشونت جسمی به سرعت آشکار نمی‌شود با این وجود، در طولانی مدت اثرات مخرب فراوانی در پی دارد. همچنین در بین انواع خشونت‌های روانی، قهر و کم محلی از همه شایع تر بوده به گونه ای ۶۳/۱٪ از زنانی که در معرض این خشونت قرار دارند، از آن رنج می‌برند (احمدی و زنگنه، ۱۳۸۳، ۱۷۹).

در ایران بررسی گسترده ای که در ۲۸ مرکز استان صورت گرفت، نشان داد که در ۶۶ درصد خانواده‌های بررسی شده، زنان دست کم یک بار از ابتدای زندگی مشترک خشونت را تجربه کرده اند. در ۳۰ درصد خانوارها، خشونت فیزیکی جدی و حاد و در ۱۰ درصد خانواده‌ها خشونت‌های منجر به صدمات موقت یا دائم گزارش شده است (مرکز مشارکت زنان و معاونت اجتماعی وزارت کشور، ۱۳۸۰). در تحقیقی در کرمان، میزان شیوع خشونت همسران علیه زنان ۴۶ درصد به دست آمد و شایع ترین نوع خشونت روانی (۷۸/۶ درصد) بود و پس از آن خشونت جسمی (۵۵/۶ درصد)، اقتصادی (۳۴/۷ درصد) و جنسی (۲۸/۶ درصد) در مراتب بعدی قرار داشتند. شاخص ترین شکل خشونت روانی سوء ظن نسبت به همسر (۳۶/۱ درصد) بود (بالالی میبیدی و حسنی، ۱۳۸۸).

در دو تحقیق جداگانه، شیوع خشونت همسران علیه زنان در شهرهای کرج (۲۷٪) (امامی و همکاران، ۱۳۸۰) و تهران (۳۵/۷٪) (احمدی و همکاران، ۱۳۸۵) به دست آمد. در اصفهان نیز نتایج یک پژوهش حاکی از شیوع ۳۴ درصدی خشونت روانی علیه زنان در محیط خانواده بود (ملک افصلی و همکاران، ۱۳۸۳).

بحث و نتیجه گیری

خشونت علیه زنان در محیط خانواده به طور عام و خشونت روانی به طور خاص یکی از مهمترین عواملی است که امنیت اجتماعی و روانی خانواده‌ها را به شکل بسیار جدی تهدید می‌کند. متأسفانه علیرغم تمامی پیشرفت‌هایی که در حوزه فرهنگ عمومی و آموزش در سطح جوامع مختلف شاهدیم، این پدیده هنوز در تمامی جوامع، بسیاری از زنان را رنج می‌دهد. امنیت زنان، به خصوص امنیت روانی آنان در محیط خانواده به نوعی می‌تواند تامین کننده امنیت سایر اعضا و حتی به نوعی امنیت روانی کل جامعه باشد.

۱. Wolfgang

۲. Ferracuti

۳. Association

۴. Identification

به نظر می‌رسد، همراه با تغییرات فرهنگی جامعه، اعمال خشونت جسمی کمتر شده، اما خشونت روانی افزایش یافته است (ملک افضلی و همکاران، ۱۳۸۳).

شناخت میزان خشونت روانی علیه زنان و نقش متغیرهای استخراج شده از نظریه‌های ساختاری، فرهنگی، هدف عمده این تحقیق بود که بدین منظور با استفاده از مباحث تئوریک، فضای نظری مسئله روشن و شفاف گردید و متغیرهایی که می‌توانستند در این فرایند تبیین کننده باشند انتخاب گردیدند. نتایج به دست آمده نشان دادند که، ۳۲/۷۵ درصد از زنان به میزان خیلی کم و کم در معرض خشونت روانی خانوادگی قرار گرفته‌اند و ۳۲/۲۵ درصد آنان نیز به میزان زیاد و خیلی زیاد این نوع از خشونت را تجربه کرده‌اند. میانگین به دست آمده در یک مقیاس یک تا پنج، عدد ۲/۹۷ می‌باشد که یک میانگین نسبتاً بالایی محسوب می‌شود. نتایج به دست آمده تأیید کننده یافته‌های احمدی و زنگنه (احمدی و زنگنه، ۱۳۸۳)، مرکز مشارکت زنان و معاونت اجتماعی وزارت کشور، (مرکز مشارکت زنان و معاونت اجتماعی وزارت کشور، ۱۳۸۰)، بلالی میبدی و حسنی (بلالی میبدی و حسنی، ۱۳۸۸)، امامی و همکاران (امامی و همکاران، ۱۳۸۰)، احمدی و همکاران (احمدی و همکاران، ۱۳۸۵) و ملک افضلی و همکاران (ملک افضلی و همکاران، ۱۳۸۳) می‌باشد.

نظریه خرده فرهنگ خشونت معتقد است که در میان مجموعه‌ای از ارزشها، جهت گیری‌های متفاوتی نسبت به خشونت وجود دارد که در تفاوت‌های فرهنگی، ارزشها، اعتقادات و هنجارهای مربوط به وضعیت مناسب برای رفتار خشونت گرایانه منعکس می‌شود. در برخی از وضعیت‌ها، یک پاسخ خشونت آمیز، یک پاسخ خرده فرهنگی است که در آن خرده فرهنگ یک پاسخ هنجارمند است (وانهاسلت، ۱۹۸۷ و ولف گانگ و فررا کیوت، ۱۹۶۷). همچنین نظریه منابع که معتقد است منابعی مانند، موفقیت، منزلت اجتماعی، وضعیت در خارج از خانواده، سن، شغل، استعداد ذاتی، اقتدار سیاسی و... قدرت اعضای خانواده را تحت تاثیر قرار می‌دهد، زیرا طبقات اجتماعی مختلف و گروه‌های قومی در دست یابی به منابع جایگزین، تفاوت دارند. بنابراین اعضای طبقات اجتماعی پایین ممکن است بیشتر از قشرهای دیگر جامعه متمایل به استفاده از خشونت خانوادگی به عنوان ابزاری جهت کسب قدرت در خانواده باشند. از دیدگاه این نظریه، هرچه زنان به لحاظ اقتصادی استقلال بیشتری یابند، احتمال بیشتری دارد که مردان برای جبران و تلافی مشکلات بازار کار و همچنین سرخوردگی آن‌ها از اینکه زنان محور اصلی اقتصاد خانواده شده‌اند، متوسل به خشونت شوند (وانهاسلت، ۱۹۸۷، رسکو، ۲۰۰۷). و نظریه ناسازگاری پایگاهی رابطه بین قدرت و خشونت را مفهوم سازی می‌کند. این دیدگاه معتقد است ناسازگاری پایگاهی برای شخصی به کار می‌رود که رتبه بالایی را در سلسله مراتب پایگاهی در برخی از زمینه‌ها (برای مثال آموزش) و رتبه پایینی در دیگر زمینه‌ها (مانند درآمد) دارد. این ناسازگاری به استرس و عدم رضایت منجر می‌شود (وانهاسلت، ۱۹۸۷). برخی از صاحب نظران این دیدگاه معتقدند زمانی که شوهر دچار ناسازگاری پایگاهی گردد و احساس کند پایگاه سنتی اش بوسیله یک زن با تحصیلات عالی مورد تهدید واقع شده، به خشونت جهت حفظ سلطه متوسل می‌شود (اوبرین، ۱۹۷۱). می‌باشند.

بر این اساس می‌توان گفت برنامه‌هایی که در سطح کلان توسط مسئولین و برنامه‌ریزان بتواند باعث ارتقاء سطح دینداری در جامعه، ارتقاء پایگاه اقتصادی-اجتماعی خانواده‌ها و افزایش میزان تحصیلات گردد می‌تواند کاهش خشونت روانی را به دنبال داشته باشد.

شاید با کمی احتیاط بتوان مدعی شد، خشونت خانوادگی از جمله پدیده‌های اجتماعی است که حالت تولید و بازتولید توسط فرزندان این نوع از خانواده‌ها دارد. تجربه خشونت و مشاهده خشونت از جمله متغیرهای اصلی و اساسی هستند که تاثیر انفجاری در ایجاد و تولید خشونت دارند. بر این اساس می‌توان گفت برنامه‌ریزی جهت شناخت عوامل و کاهش خشونت خانوادگی در هیچ زمانی دیر نیست و می‌تواند در بازتولید آن اختلال ایجاد نماید.

منابع

- آبوت، پ. والاس کلر. جامعه‌شناسی زنان، ترجمه منیژه نجم عراقی (۱۳۸۰). تهران: نشر نی.
- احمدی، بتول، معصومه علی محمدیان، بنفشه گلستان، سید عباس باقری یزدی، داود شجاعی زاده (۱۳۸۵). تاثیر خشونت‌های خانگی بر سلامت روان زنان متأهل در تهران، مجله دانشکده بهداشت و انستیتو تحقیقات بهداشتی، سال چهارم، شماره ۲، ۴۴-۳۵.
- احمدی، حبیب، زنگنه، محمد (۱۳۸۳). بررسی جامعه‌شناختی عوامل موثر بر خشونت شوهران علیه زنان در خانواده (مطالعه موردی شهر بوشهر) تهران، مجله انجمن جامعه‌شناسی ایران، جلد سوم، صص ۱۸۷-۱۷۲.
- احمدی، حبیب (۱۳۸۴). جامعه‌شناسی انحرافات، تهران: انتشارات سمت.
- اعزازی، شهلا (۱۳۸۱). خشونت خانوادگی زنان کتک خورده، تهران: نشر سالی
- امامی متولی، احمد، فاطمه علیان، خدیجه احراری، علی اصغر یعقوبی، شعبانعلی علی زاده، محبوبه یزدی (۱۳۸۰). بررسی توزیع فراوانی همسر آزاری در شهر کرج. خلاصه مقالات همایش سراسری سلامت در خانواده دانشگاه علوم پزشکی اراک. ص ۳۰.
- امینی، یوسف و دیگران (۱۳۸۸). بررسی نقش عوامل خانوادگی و اجتماعی بر خشونت علیه زنان (مطالعه موردی شهر سسندج)، مقاله ارائه شده در همایش آسیب‌های اجتماعی منطقه غرب کشور، آذرماه ۱۳۸۸، ایلام.
- بلالی میبدی، فاطمه و مهدی حسنی (۱۳۸۸). فراوانی خشونت علیه زنان توسط همسرانشان در کرمان، مجله ی پزشکی و روانشناسی بالینی ایران، سال پانزدهم، شماره ۳، ۳۰۷-۳۰۰.
- توکلی، ن. (۱۳۸۲). هویت جنسی همسران و خشونت بر ضد زنان در خانواده، پایان نامه دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی
- چلبی، مسعود (۱۳۸۱). جزوه درسی روش تحقیق عملی ۲. دانشگاه شهید بهشتی تهران.
- روزن باوم، هایدی. خانواده به منزله ساختاری در مقابل جامعه، ترجمه محمدصادق مهدوی (۱۳۶۷). تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

- رئیس‌ی سرشنیزی، ا. (۱۳۸۱). خشونت علیه زنان و عوامل موثر بر آن، مطالعه موردی شهرستان شهر کرد، فصلنامه پژوهش زنان، دوره ۱، شماره ۳، بهار ۱۳۸۱، صص ۶۴-۴۵.
- عارفی، م. (۱۳۸۲). بررسی توصیفی خشونت خانگی علیه زنان در شهر ارومیه، مطالعات زنان، سال اول، شماره ۲.
- کار، مهرانگیز (۱۳۷۹). پژوهشی درباره‌ی خشونت علیه زنان در ایران، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
- مرکز مشارکت زنان و معاونت اجتماعی کشور (۱۳۸۰). تحقیق ملی بررسی خشونت خانگی علیه زنان در مراکز ۲۸ استان کشور، معاونت اجتماعی وزارت کشور.
- محبی، س. ف. (۱۳۸۰). آسیب شناسی اجتماعی زنان (خشونت علیه زنان)، فصلنامه کتاب زنان، سال پنجم، شماره ۱۴.
- مشکاتی، م. و مشکاتی زهرا السادات (۱۳۸۲). سنجش تاثیر عوامل درونی و بیرونی خانواده بر بزهکاری نوجوانان، مجله جامعه شناسی ایران، دوره چهارم، شماره ۲۰، تابستان ۱۳۸۲.
- مولاوردی، شهلا (۱۳۸۵). کالبد شکافی خشونت علیه زنان، تهران: نشر حقوق دان.
- ملک افضلی، حسین، مرتضی مهدی زاده، احمدرضا زمانی، زیبا فرج زادگان (۱۳۸۳). بررسی انواع خشونت خانگی نزد زنان در شهر اصفهان، مجله دانشگاه علوم پزشکی دانشگاه آزاد اسلامی، سال چهاردهم، شماره ۲، ۶۷-۶۳.

- Barnett, W., C. L. Miller-perrin, and R. D. perrin. (2005). Family Violence across the Life Span. Thousand Oaks: Sage Publications.
- Berkovitz, Leonard (1986). A Survey of Social Psychology. C B S. College Publishing com.
- Brehem, Sharon S. and Saul M. Kassin Paul. (1993). Social Psychology. Houghton Mifflin Company.
- Dobash, R. E. and R. P. Dobash (1978). „ Wives: the appropriate victims of marital violence. „ Victim logy. Vol. 2, No.3, pp. 426-442.
- Gelles, R. J. and M. A. Straus (1978). "Violence in the American family." Journal of Social Issues, Vol. 35, No. 2, pp. 15-39.
- Hjelle, Larry and A. Daniel Ziegler (1992). Personality theories: Basic Assumptions Reserch, and Applications. Mc Graw-Hill, Inc.
- Jaoko, J. O. (2005). Ecological Correlates of Violence against Women. PhD Thesis. United States: University of Taxes.
- Jsinski, J.L. (2001). "Theoretical explanation for violence against women" in C. M. renzetti, J. L. Edleson and R.K. Buerger (eds), The Sourcebook on Violence Against Women, pp.5-22. Thousnd Oaks, CA: Sage Publications.
- Kalmuss, D. (1984). "The intergenerational transmission of marital aggression." Journal of Marriage and the Fmily, Vol.46, No.1, pp.11-19.
- Lips, H. m. (2003). A New Psychology of Women. York: McGraw-Hill Higher Education.
- Lych, Tara (2000). Man and Women Together but equal? "UNFPA Magazine. Vol. 27, No. 2, P20.
- Myers, David G. (1994) Exploring Social Psychology. Mc Graw-Hill, Inc.
- Newman, D.M. and L. Gruerholz (2002). Sociology of Families. London: Pine Forge Press.

- O'Brien, J. E. (1971). "Violence in divorce prone families." *Journal of Marriage and the Family*, Vol.33, pp. 692-698.
- O, Leary, K.D. (1988). "Physical aggression between spouses: a social learning theory perspective." In V.B. Van Hasselt (Ed.). *Handbook of family Violence*, pp. 57-86, New York: Plenum Press.
- Resko, S.M. (2007). *Intimate Partner Violence against Women: Exploring Intersections of Race, Class and Gender*. PhD Thesis. United States: The Ohio State University.
- Siegel, L. and J.Senna (2000). *Juvenile Delinquency*, Wadsworth.
- Shakel Ford T.K (2000) Jwife Killing risk to women as a function of ego. *Violence Victim fall* 15(3), PP 273-282.
- Tong, A. R. W. C. (2003). *A Multivariate Path Model for Understanding Male Spousal Violence against Women: A Canadian Study*. PhD Thesis. Canada: University of Toronto.
- Van Hasselt T, V.B. and others (1987). *Hand Book of Family Violence*, New York & London: plenum press.
- Widom, C. S. (1989). "Does violence beget violence? A critical examination of the literature." *Psychological Bulletin*, Vol.106, No.pp.3-28.
- Wolfgang, M. E. & Ferracuti, F. (1982), *the subculture of violence*, Beverly Hills, C A: Sage.

Reviewing The Theories Of Structural, Cultural And Psychological Violence Against Women

* J. Azizi

**A. Mahmoodi

Abstract

The present research was intended to study the psychological violence against women based on structural and cultural theories, including the theory of sources and subculture of violence. The ultimate goal was to understand the role of these theories in psychological violence against women. The research was a field study. Survey questionnaires and interviews were implemented to collect data. The statistical population consisted of all Shirazi married women with one year prolonged marriage. 400 women were randomly selected through multi-stage cluster sampling. The obtained results showed that religiosity, economic income, education and socio-economic status were negatively and significantly correlated with psychological violence and observing the relatives intervention was positively and significantly associated to the psychological violence.

Keywords: Violence, psychological violence, the culture of violence, religious, socio-economic status

*Associate Professor in Sociology, Jahrom University, Jahrom, Iran (Corresponding author, Email: Azizi_Research@yahoo.com)

**MScN, Faculty Member of Nursing Department, Dehaqhan Branch, Islamic Azad University, Dehaqhan, Iran(email: Mahmoodi53@yahoo.com)